

تأملی در نظرات فلاسفه پیرامون موسیقی

موسیقی آینه حقیقت یا فرار از حقیقت؟!



تحلیل مهدی زمانی*

موسیقی، همواره میان صاحبان فکر، موضوعی جذاب

و برداختنی به حساب می آمده است. اندیشمندان زیادی در شرق و غرب عالم به تبیین ماهیت موسیقی پرداخته‌اند. بر خی فلاسفه موسیقی را از جنس حقیقت می‌دانندو برخی برای فرار از حقیقت، حتی در دسته‌بندی علوم نیز نگاه‌های متفاوتی برای موسیقی وجود دارد و برخی ماهیت موسیقی را بیش از آن که از جنس هنر بدانند، علم ریاضی قلمداد می‌کنند.

در این نوشتار به بررسی برخی نظرات مشهور از فلاسفه متقدم و متأخر در این موضوع می‌پردازیم.

■ **موسیقی در فلسفه قدیم**

از افلاطون به عنوان اولین فیلسوفی می‌توان یاد کرد که در رابطه با موسیقی صحبت کرده است. افلاطون در «جمهوری» معتقد است، موسیقی به همراه حرکات موزون می‌تواند نقش مؤثری در آموزش و تربیت داشته باشد و هدف این دو، رساندن بدن به تعادلی است که می‌تواند کودک را در رشدش کمک کند.افلاطون از مصر به عنوان یک الگو از پیاده‌سازی این مدل نام برده است. کشوری که از بیش از ۱۰ هزار سال سنت‌هایی با تمزیج موسیقی و حرکات موزون داشته است.

افلاطون در رساله خود می‌نویسد: «به دلیل اثر گذاری زیاد و عمیق موسیقی بر روح انسان است که موسیقی بخش مهمی از آموزش و تربیت را شامل می‌شود. به وسیله موسیقی است که انسان از اوزان مدد گرفته و با ثبات آن روح خود را تغذیه می‌کند. او همین طور اعتقاد دارد با عادت دادن روح به موسیقی، گونه‌ای از شناخت عینی و ازلی به آدمی تلقی می‌گیرد که وی را از بی‌ثباتی نجات می‌دهد.افلاطون البته موسیقی را مشغولیت مهم ذهن انسان در نظر نمی‌گیرد.

ارسطو حتی از استاد خود افلاطون نیز بیشتر دوستدار موسیقی بود و حتی فراگیری آن را الزامی می‌شمرد. مهم‌ترین نکته در برداشت ارسطو نسبت به موسیقی، تفکیک آثار موسیقایی توسط اوست. ارسطو موسیقی‌های یونان باستان را به دو سبک «دوربسی» و «فروگویی» تقسیم می‌کند و موسیقی فروگویی را موسیقی رایج در قمارخانه‌ها و فضاهایی می‌داند که مردم برای طرب و فراغت از امور روزانه گوش می‌دهند. او مخاطبین این موسیقی را مردمان خسته‌ای می‌داند که می‌خواهند با موسیقی تغذیه شده و توان خود را احیا کنند.

در عوض موسیقی «دوربسی» مخاطبینی از اقشار فرهیخته دارد که فریغ از دغدغه‌های مادی به‌امور فرهنگی و هنری بهیما می‌دهند. لذا موسیقی را یقیناً فلسفی می‌داند و همنسنگ با هنرهایی مانند «ترانژدی» و «حماسه» برمی‌شمرد. چه‌آن که نوعی از تقلید طبیعت است و انسان از آن دسته‌هنری که با طبع خود ملازم باشد بیشتر لذت می‌برد و سبک دوربسی این چنین است.

■ **ایران، فیلسوفان و موسیقی**

موسیقی نزد فلاسفه و عرفای ایران نیز دارای جایگاه‌های متفاوتی بوده است. مسلم آن است که پیش از اسلام در ایران موسیقی‌نوازی جایگاه مهمی داشته و در بیشتر بزم و سرور از موسیقی استفاده می‌شده و نوازندگان از محرب‌ترین‌های بارگاه پادشاهان به حساب می‌آمده‌اند. اما پس از اسلام موسیقی مورد مطالعه مسلمانان قرار گرفت و برداشت‌های متفاوتی از آن به میان آمد. همان طور که غالب اندیشمندان مسلمان به قفه مشغول شدند و فلسفه مشهور میان علما نبود و به آن به دید تشکیک نگرپسته می‌شد.موسیقی نیز در همین مسیر بود.

غالباً می‌توان میان فلاسفه ایرانی پیوندی با موسیقی برقرار کرد که کمتر میان سایر اندیشمندان اسلامی رواج داشت. البته عرفان تا حدودی پیوند خود را با موسیقی حفظ کرد و در قالب‌های سماع و جلسات شور عارفانه مستمعین را به وجد می‌آورد. اما اینکه نظرات ویژه‌ای در خصوص موسیقی بیان شود تنها از سوی برخی فلاسفه

ایرانی بود.

زکریای رازی، فیلسوف و پزشک بزرگ ایرانی خود اهل موسیقی و به نواختن عود مشهور بود. شاعر- فیلسوفان ایرانی در نواحی مختلف از نیشابور تا همدان، از رودکی تا خیام، موسیقی را چاشت اندیشه خود می‌کرده‌اند.

خیام و دیگر حکمای ایران پیوندی ناگسستنی میان ریاضیات و موسیقی قائل بودند و در واقع رأی اصول علم ریاضی، چهار شعبه، قائل بوده‌کند که عبارت از حساب،

هندسه، هیئت و موسیقی بود.

این سینا سه رساله در موضوع موسیقی نگاشته است که در آن به تعریف موسیقی، ابعاد آن، نسبت موسیقی با ریاضیات، دستگاه‌های موسیقی، وزن‌های موسیقایی

و ابزار‌های موسیقی می‌پردازد.

از نظر این‌سینا، موسیقی یکی از علوم ریاضی است که منظور آن مطالعه صدا‌های موسیقی و بحث در ملایمت و عدم ملایمت و همچنین کشش آنها و قواعد ساختن قطعات آن است. بنابراین علم موسیقی شامل دو بخش است و علم ترکیب نغمات مربوط به صدا‌های موسیقی و علم اوزان مربوط به زمان‌هایی که صدا‌های یک نغمه‌راز یکدیگر جدا می‌کند. پایه این دو قسمت بر اصولی استوار است از علومی خارج از موسیقی اخذ می‌شوند که بعضی از این اصول از ریاضی و بعضی دیگر از فیزیک و علوم طبیعی و برخی از هندسه گرفته می‌شوند.

حکیم خیام نیزسه به عنوان یکی از حکما و ریاضیدانان اسلامی کتاب موسیقی اقلیدس را مورد شرح و تفصیل قرار داده و خود مقاله‌ای در موسیقی می‌نویسد. سلف او فارابی اما قله موسیقی‌شناسی ایران در میان فلاسفه به حساب می‌آید.

فارابی نیز خود موسیقی‌دان و نوازنده بوده است. او نیز موسیقی را با ریاضیات مزوج می‌داند و در سنایه آن تفسیر می‌کند. ناگفته نماند چنین نگرشی بی‌تأثیر از ریاضیدان- فلاسفه یونان باستان در تشریح و طبقه‌بندی علوم نبوده است.

هرچند فارابی خود در آثارش به نفی برخی اقوال فلاسفه یونان می‌پردازد و آن را رد می‌کند. از جمله می‌نویسد: «عقاید فیثاغورثی‌ها که کرات آسمان و ستارگان در گردش خود صدا‌های موسیقی ایجاد می‌کنند و از اختلاطشان ترکیب موسیقی در فضا پیش می‌شودباطل است و علم فیزیک ایجاد چنین صدا‌های را از حرکات کرات و ستارگان نفی می‌کند.»

نیز با خرافه‌زدایی از موسیقی می‌نویسد: «همچنین از جست‌وجوی رابطه‌ای بین اوضاع و احوال آسمان و خواص روح با ابعاد موسیقی خودداری می‌کنیم وگرنه روش کسانی را که از حقیقت علم آگاهی ندارند پیروی کرده باشیم». ایفان وارث فلسفه‌های مدرنس و سست



از نظر این‌سینا، موسیقی یکی از علوم ریاضی است که منظور آن مطالعه صدا‌های موسیقی و بحث در ملایمت و عدم ملایمت و همچنین کشش آنها و قواعد ساختن قطعات آن است.بنابراین علم موسیقی شامل دو بخش است و علم ترکیب نغمسات مربوط به صدا‌های موسیقی و علم اوزان مربوط به زمان‌هایی که صدا‌های یک نغمه را از یکدیگر جدا می‌کند

اندیشه

جوان | شماره ۴۹۲۴ |

| روزنامه جوان |

فلاسه پیرامون موسیقی

تأملی در نظرات فلاسفه پیرامون موسیقی

موسیقی آینه حقیقت یا فرار از حقیقت؟!

تحلیل مهدی زمانی*

از افلاطون به عنوان اولین فیلسوفی می‌توان یاد کرد



اقبال به موسیقی در بین فلاسفه از زمان ششوپنهور و نیچه است که تغییری اساسی می‌کند. از نظر ششوپنهور «جهان»، اراده‌ای است که خود را در صورت آنچه می‌بینیم باز‌نمایی کرده است. هنر‌های تجسمی نیز همه به گونه‌ای به «باز‌نمایی» محیط مشغولند اما موسیقی چنین نیست و این بر تری را دارد بی‌واسطه و آنی خود را بروز دهد

لذا موسیقی می‌تواند نماینده‌ای برای حیات روح به حساب آید.

مجموعاً: نظرات این فیلسوف می‌توان جایگاه موسیقی را در نگاه او دارای قدری متوسط دانست. چه آن‌که از دید هگل موسیقی خود از انواع هنر است و اکنون عصر هنر سپری شده است: «هنر دیگر مانند گذشته تنها مرجع ارشای نیازهای معنوی مردم نیست. روزهای طلایی هنر گذشته‌اند. هنر حقیقت و حیات خود را برای ما از دست داده‌است.»

■ **اقبالی دوباره به موسیقی**

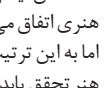
می‌توان گفت اقبال به موسیقی در بین فلاسفه از زمان شوپنهور و نیچه است که تغییری اساسی می‌کند. از نظر شوپنهور «جهان»، اراده‌ای است که خود را در صورت آنچه می‌بینیم باز‌نمایی کرده است. هنر‌های تجسمی نیز همه به گونه‌ای به «باز‌نمایی» محیط مشغولند. اما موسیقی چنین نیست و این برتری را دارد بی‌واسطه و آنی خود را بروز دهد. بر این اساس شوپنهور تن‌های موسیقی را بازنمایی بی‌واسطه از جهان می‌انگارد و به عنوان مثال تن «بیم» را محسوس‌ترین نوع موسیقی دانسته، تن‌هایی با تن متوسط را مرتبط با گیاهان و حیوانات می‌انگار و ملودی‌های آهنگین زیر را به اراده خوداگاه آدمی مرتبط می‌داند: «ملودی»، آواز بازی اراده تحت لوای عقل را به تصویر می‌کشد… موسیقی روانتگر را از لودترین حکایت‌های اراده است. موسیقی هر حرکت، جش، کنش، هر آن چه را که عقل تحت لوای مفهوم منفی و به شدت وسیعی که احساس می‌نامیم پنهان می‌کند و نیز هر آن چه‌ک‌از پیوستن به عرصه مفاهیم انتزاعی اندیشه سر باز می‌زند را نمایش می‌دهد. تجسم و سپس تحقق نظر خاص و عجیبی دارد. به اعتقاد کانت بزگ‌ترین اشکال موسیقی این‌است که نوایش از دیوار‌ها عبور می‌کند و در خانه مجاور شنیده می‌شود. از نظر او به دلیل این خاصیت نفوذپذیری بر خلاف هنر‌های بصری، نم‌ی‌توانیم حین پخش موسیقی هر گاه اراده کردیم چشم ببندیم و نگاه از آن برگزیریم.

کانت به همین دلیل ذات موسیقی را حاوی نوعی بی‌مشنی و بی‌نزاکتی می‌داند و در طبقه‌بندی هنر‌های زیبا، آخرین رتبه را به موسیقی می‌دهد. دلیل اما نظری متفاوت اما نه چندان دور از کانت نسبت به موسیقی دارد. او که درس‌های زیبایی‌شناسی را به نگارش درآورد سه ایده محوری در خصوص موسیقی دارد. تسز اول هگل این بود که اولین تجلی روح در دوران باستان، «حماسه» است. تا مدت‌ها حماسه و روح حماسی حافظ و پشتیبان هنر بوده است اما از مقطعی آن را به فلسفه وامی‌گذارند. به این شکل که

فارابی نیز خود موسیقی‌دان و نوازنده بوده است. او نیز موسیقی را با ریاضیات مزوج می‌داند و در سنایه آن تفسیر می‌کند. ناگفته نماند چنین نگرشی بی‌تأثیر از ریاضیدان- فلاسفه یونان باستان در تشریح و طبقه‌بندی علوم نبوده است. هرچند فارابی خود در آثارش به نفی برخی اقوال فلاسفه یونان می‌پردازد و آن را رد می‌کند. از جمله می‌نویسد: «عقاید فیثاغورثی‌ها که کرات آسمان و ستارگان در گردش خود صدا‌های موسیقی ایجاد می‌کنند و از اختلاطشان ترکیب موسیقی در فضا پیش می‌شودباطل است و علم فیزیک ایجاد چنین صدا‌های را از حرکات کرات و ستارگان نفی می‌کند.»

نیز با خرافه‌زدایی از موسیقی می‌نویسد: «همچنین از جست‌وجوی رابطه‌ای بین اوضاع و احوال آسمان و خواص روح با ابعاد موسیقی خودداری می‌کنیم وگرنه روش کسانی را که از حقیقت علم آگاهی ندارند پیروی کرده باشیم». ایفان وارث فلسفه‌های مدرنس و سست

از نظر این‌سینا، موسیقی یکی از علوم ریاضی است که منظور آن مطالعه صدا‌های موسیقی و بحث در ملایمت و عدم ملایمت و همچنین کشش آنها و قواعد ساختن قطعات آن است.بنابراین علم موسیقی شامل دو بخش است و علم ترکیب نغمسات مربوط به صدا‌های موسیقی و علم اوزان مربوط به زمان‌هایی که صدا‌های یک نغمه را از یکدیگر جدا می‌کند



از نظر این‌سینا، موسیقی یکی از علوم ریاضی است که منظور آن مطالعه صدا‌های موسیقی و بحث در ملایمت و عدم ملایمت و همچنین کشش آنها و قواعد ساختن قطعات آن است.بنابراین علم موسیقی شامل دو بخش است و علم ترکیب نغمسات مربوط به صدا‌های موسیقی و علم اوزان مربوط به زمان‌هایی که صدا‌های یک نغمه را از یکدیگر جدا می‌کند

نگاه

غلامرضا اعاونی در شب موسیقی و اندیشه

موسیقی هستی را با گوش جان باید شنید

چقدر خود کنفسیوس به موسیقی اهمیت می‌دهد منتها موسیقی آن زمان، موسیقی اصیل الهی.

در واقع موسیقی راهی برای تصفیه و تزکیه نفس است. گوش جان هنرمند باید موسیقی عالم خلقت را بشنود.

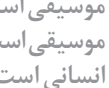
سه نوع موسیقی وجود دارد. موسیقی رمزی از موسیقی بالاست، عالم بالاست. آنچه را که عالم پایین است همیشه رمز عالم بالاست که ما از آن غلغ‌لانی نمی‌گوییم ولی در حکمت خیلی مورد توجه است و بسیار در این‌باره بحث شده چه به وسیله افلاطون چه به وسیله بوئتیوس و چه به وسیله نوقیثاغوریان و مخصوصا در حکمت اسلامی.

یونانیان یک نوع موسیقی را موسیقی جهانی می‌گفتند، عالم یک موسیقی است، وجود عالم موسیقی با عامل زمان سروکار دارد نه مکان. یعنی اجزای زمان غیر فزائذات است یعنی دوجزش با هم موجود نیست و آمدن هنر آنی مستلزم رفتن آن دیگر است و در دو آن یکی نیست. موسیقی با زمان سر و کار دارد. هنرمند در هر لحظه‌ای در حال خلق است.اینجا مسئله خلق جدید ربط پیدا می‌شود. خداوند در قرآن مسئله خلق جدید را مطرح می‌کند عالم بیوسته در حال خلق است و موسیقیدان حین ایجاد می‌شود که سایه‌ای از آن دو موسیقی «جهانی» و «فصانی» است.

به‌هرچند از تباط بین عالم صغیر و عالم کبیر همیشه هست، یعنی مورد توجه همه حکمای گذشته بوده. حالانسان کبیر است و عالم خارج صغیر. یا بالعکس؟ به تعبیری که حکمای مادرند انسان عالم کبیر است یعنی تمام عالم، تفصیل وجود انسان است. انسان در واقع مظهر خداست، مظهر تام. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بقره/۳۱). آن موجودی که در میان مخلوقات مظهر تمامی اسماء و صفات انسان است. عالم، تفصیل انسان است. ما به عالم علم داریم، از بی‌نهایت بزرگ تا بی‌نهایت کوچک. اما عالم نسبت به ما علم ندارد.

■ **همه علوم در اصل تدوین انبیا بوده و از سمیرش خارج شده**

یکی از مسائلی که همه این کتب ذکر کرده‌اند،



یونانیان یک نوع موسیقی جهانی می‌گفتند، عالم یک موسیقی است، وجود عالم خودش موسیقی است. یکی موسیقی نفس

انسانی است که با جوهر و حقیقت موسیقی از تباط دارد و نوع سوم موسیقی‌ای که ما داریم موسیقی سماوی یا موسیقی ملکوتی است، یعنی انسان باید ملکوتی بشود تا آن

گوش سرر باید با گوش جان شنید



موسیقی در خلق جدید است و کار او به کار خداوند در خلاقیت شباهت بیشتری دارد و این علیت او به تعبیر حکما علیت نامه است. ما در هنر‌های دیگر، هنرمند علت ناقصه است. علت تاته یعنی «وجود معلول به‌طور کامل به علت وابسته است»، علت نباشد، معلول نیست. وقتی که هنرمند هنگام خلق اثر زمانی آغاز می‌کند و زمانی پایان می‌گیرد، کار او پایان می‌گیرد واثری از آن کار هنری برجامی ماند اما یک تقاش یک نقاشی می‌کشد بعداز مرگ او هم هست بامثاله این تزیب معمار برای کار معمار، علت ناقصه است. ولی اصل موسیقی وقتی اجرا می‌شود، اثری جز اجزای خود در خارج باقی نمی‌گذارد و روی ماده خارجی نقشی باقی نمی‌گذارد. بنابراین تأثیر گذارترین است.

همچنین ماده صناعات دیگر و هنر‌های دیگر، ماده خارجی است. مثلاً یک کشتی یامیز یا یک اثر معماری که از گچ و آجر و خشت استمادامه خارجی است. اما ماده موسیقی، روحانی ست، مادی نیست و بنابراین در نفس تأثیر بیشتری دارد. یعنی از نفس برمی‌آید و بر نفس می‌شیند؛ بنابراین تأثیر گذارترین هنریست که می‌توان تصور کرد.

موسیقی واقعاً بحث خیلی مفصلی است و تااین بحث‌های حکمی فراموش شده و روشن نشود، حکمت موسیقی روشن نخواهد شد.

موسیقی با مراتب وجود و با مراتب نفس انسان ارتباط مستقیم دارد. یعنی اینکه می‌گوییم از حقیقت بوده و گاهی گریز گاهی از جهان حقیقت و مغری به سوی خلسه‌ای در مجاز. فلاسفه به دنبال درد آدمی خواستند تا موسیقی را به هویت حقیقی‌اش تفسیر کنند اما به نظر می‌رسد پدیدهای مانند موسیقی بسیار پیچیده‌تر از آن باشد که اندیشمندان راه ساده‌گی به قولی واحد و متضری یکتا در ماهیت خود برسانند. به نظر می‌رسد این اختلاف تنها میان فقهای مانیست که بر کارکرد موسیقی مرتب شده است بلکه در جهان غرب نیز موسیقی از نوعی گریز از فلسفه شدگی رنج می‌برد و البته با سبک‌های نوین موسیقایی و تکثر و تفاوتی مثال آنان چنین تفلسفی سخت‌تر هم می‌شود.

■ **موسیقی، بهترین راه تصفیه نفس**
در نظر اکثر حکما بلکه شاید همه حکمای گذشته –حالا چه این مسئله امروز در موسیقی مطرح باشد یا نباشد– موسیقی بهترین راه برای تصفیه و تزکیه نفس است.
در دین کنفسیوس موسیقی رابطه میان زمین و آسمان است، چیزی که زمین را به آسمان پیوند می‌دهد و شما می‌بینید در مذهب کنفسیوس

^[1] منبع: تسنیم